

## رقص گل سرخ، سرود گل سرخ

لحظه ای میدان خالی بود. دورادور جانوران پای درختان نشسته بودند و پرندگان روی درختان و دیگر چیزی دیده نمی شد. بعد صدای نرم و شیرین موسیقی بلند شد و ده بیست تا عروسک بنفش پوش ساز زنان وارد شدند و نرم نرم آمدند در گوشه ای ایستادند. بعد قایقی شگفت و سفید مثل برف از ته پرکه نمایان شد که به آهنگ موسیقی تکان می خورد و پیش می آمد. عروسکان سفیدپوش بسیاری روی قایق خاموش ایستاده بودند. صدای نرم و زمزمه وار آب شنیده می شد. مرغابی ها و قوهای سفید فراوانی از پس و پیش، قایق را می راندند و ماهیان سرخ ریز و درشتی دور سفیدها را گرفته بودند و راست می لغزیدند به پیش. ماهتاب هم توی آب بود. قایق که لب آب رسید، عروسک های سفید رقص کنان پا به زمین گذاشتند. مرغابی ها و قوها و ماهی ها لب آب رج بستند. عروسک ها دست ها و بدن شان را حرکت می دادند و نرم می رقصیدند. لبه ی پیرهن شان تا زمین می رسید. می رقصیدند و به هم نزدیک می شدند و لبخند می زدند و دوتا دوتا و سه تا سه تا باز می رقصیدند. یکی دو تا شروع کردند به خواندن. رفته رفته دیگران هم به آن ها پیوستند و صدای موسیقی و آواز فضای جنگل را پر کرد.

عروسک ها چنین می خواندند:

روزی بود، روزگاری بود:

لب این آب کبود

گل سرخی روییده بود

درشت،

زیبا،

پر پر.

باد آمد

باران آمد

بوران شد

توفان شد

گل سرخی از جا کنده شد

گل برگ هاش پراکنده شد.

کجا رفتند؟

چکارشان کردند؟

مرده اند، زنده اند؟

کس نمی داند.

آه چه گل سرخ زیبایی بود؟..

عروسک های سفید آواز خوانان و رقص کنان جمع شدند و پهلوی عروسک های بنفش ایستادند. کمی بعد عروسک کوچولوی سرخی از پشت درختان رقص کنان درآمد.

عروسک های سفید شروع کردند به خواندن:

ما این را می شناسیم:

گل برگ گل سرخ است.

از کجا می آید؟

به کجا می رود؟

کس نمی داند؟

عروسک سرخ کمی این ور و آن ور پلکید و از گوشه ی دیگری خارج شد. بعد عروسک سرخ دیگری وارد شد.

عروسک های سفید شروع کردند به خواندن.

یک گل برگ سرخ دیگر

از کجا می آید؟

به کجا می رود؟

کس نمی داند؟

عروسک سرخ کمی این ور آن ور پلکید و خواست از گوشه ای خارج شود که به عروسک سرخ دیگری برخورد. لحظه ای به هم نگاه کردند و دست هم را گرفتند و شروع کردند به رقص بسیار تند و شادی. مدتی رقصیدند. بعد عروسک سرخ دیگری به آن ها پیوست. بعد دیگری و دیگری تا صدها عروسک بزرگ و کوچک سرخ وارد شدند. دسته دسته حلقه زده بودند و می رقصیدند. رقصی تند و شاد. ماه درست بالای سرشان بود. آتش خاموش شده بود.

صدای موسیقی باز هم تندتر شد. عروسک ها دست هم را رها کردند و پراکنده شدند و درهم شدند و لب برکه جمع شدند.

اولدوز و یاشار روی سنگ نشسته بودند و چنان شیفته ی رقص عروسک ها شده بودند که نگو. یاشار حتی پر طاووس را هم فراموش کرده بود. ناگهان دیدند لب برکه گل سرخی درست شد. درشت، زیبا، پُر پر. گل سرخ شروع کرد به چرخیدن و رقصیدن. عروسک های سفید حرکت کردند و دور گل سرخ را گرفتند و آن ها هم شروع کردند به رقص و چرخ.

آهنگ رقص یواش یواش تندتر و تندتر شد. بچه ها چنان به هیجان آمده بودند که پا شدند و دست در دست هم، آمدند قاطی عروسک ها شدند. جانوران و پرندگان و درختان هم به جنب و جوش افتاده بودند.

عروسک ها رقصیدند و رقصیدند، آن وقت همه پراکنده شدند و باز میدان خالی شد. لحظه ای بعد عروسک ها با لباس های اولی شان در آمدند.

دیگر وقت رفتن بود. ماه یواش یواش رنگ می باخت.

منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها

(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴